



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد



26 می 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

## توضیح مختصر درباره تبصره جناب محترم فاروق زمان

دیروز در ستون نظریاتی این پورتال وزین (مورخ 24 می) تبصره کوتاه جناب محترم فاروق زمان را به این عبارت خواندم:

«قابل توجه استاد کاظم و جهانی صاحب،

مضامین عالمانه و تحقیقی هردو را در ارتباط به موضوع قتل امیر حبیب‌الله خان با اشتیاق تمام مطالعه نمودم و زیاد از آن مستفید شدم. به علم و عمر هردویان برکت. با احترام به هردو عالیجنابان و منحیث یک شاگرد تاریخ و شخصی که آزاد اندیشیده ام و با هیچ شخص و گروهی حب و بغض شخصی ندارم، باید اذعان نمایم که دلایل جهانی صاحب مقنع، مدلل، و مستند استند. دکتر صاحب کاظم صرف در یک مقاله (بشکل پراکنده) اصل موضوع قتل را در خیالات و حدسیات خود پیچیدند و متباقی چهارده مقاله را در مذمت و بی اعتبار ساختن سپه سالار نادرخان نوشتند. استاد کاظم با تلقین نظریات خود و با گذاشتن سوالیه و تبصره های شخصی در داخل یک متن تاریخی (در داخل [] )، متأسفانه که اصالت تاریخنگاری را زیر پا گذاشتند. بعضاً نیز استاد کاظم از یک سند تاریخی صرف آن قسمتی را که نظریه خودش را تقویه میکند، بر میدارند و قسمتهای دیگری را که مخالف نظر شان باشد، اغماض میکنند. با احترام»

تشکر از اینکه جناب شان نوشته های مرا درباره قتل امیر حبیب الله خان سراج الملقب الدین که در چهارده قسمت در این پورتال به جواب جناب جهانی صاحب به نشر رسیده بود، مرور کرده و نظر شانرا با عبارات فوق ابراز داشته اند. در این ارتباط خواستم نکات ذیل را به توجه جناب شان برسانم:

1 - گمان نمیرود که جناب زمان صاحب سلسله تبادل نوشته ها بین اینجانب و محترم جهانی صاحب را در موضوع فوق و اینکه بحث از کجا شروع و تا کجا رسید، به دقت مرور و مطالعه کرده باشند. اینکه نوشته اند: «دکتر صاحب کاظم صرف در یک مقاله (بشکل پراکنده) اصل موضوع قتل را در خیالات و حدسیات خود پیچیدند و متباقی چهارده مقاله را در مذمت و بی اعتبار ساختن سپه سالار نادرخان نوشتند»، خود نشانه ای عدم دقت ایشان را ثابت می سازد. طوری که از متن هر قسمت برمی آید، توضیحات اینجانب در ارتباط با ادعای های جناب جهانی صاحب ارائه گردیده و در آغاز هر قسمت، متن نوشته ایشانرا به رنگ سرخ اقتباس کرده و در ادامه به شرح و بسط موضوعات مربوطه پرداخته ام. البته اشارات و تذکراتی که در ارتباط با محمد نادرخان چه در زمان سپهسالاری و چه بعداً در زمان سلطنت شان صورت گرفته است، همه واقیعت های مستند با ذکر مأخذ و شواهد معتبر بوده، نه آنکه هدف در مذمت و بی اعتبار ساختن شخص موصوف بوده باشد، و اما برداشت جناب زمان صاحب از آن نوشته ها مربوط به خودشان است که یقیناً ناشی از حُب و علاقمندی به شخص مورد نظر شان خواهد بود.

2 - اینکه جناب زمان صاحب می نویسند: «استاد کاظم با تلقین نظریات خود و با گذاشتن سوالیه و تبصره های شخصی در داخل یک متن تاریخی (در داخل [] )، متأسفانه که اصالت تاریخنگاری را زیر پا گذاشتند»، باید خدمت شان عرض شود که اینکار یک شیوه معمول در تحقیقات علمی است که در داخل اقتباس های نسبتاً طولانی که در آن مطالب مختلف تذکر رفته است، محقق میتواند نظر خود را در موارد مربوط در داخل براکت [...] و یا بعضاً {...} با ذکر نام بنگارد و روش در همه جا حتی در افغانستان از صدسال قبل رایج بوده است (طور مثال در صفحات متعدد کتاب "رویداد لویه جرگه 1303... " مراجعه شود).

3 - جناب زمان صاحب در ادامه می فرمایند: «بعضاً» نیز استاد کاظم از یک سند تاریخی صرف آن قسمتی را که نظریه خودشانرا تقویه میکند، بر میدارند و قسمتهای دیگری را که مخالف نظر شان باشد، اغماض میکنند.»

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني دلیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

در این ارتباط چون بحث ما یک موضوع تاریخی است، لذا می‌خواهم با کمی تفصیل صحبت نمایم و چند نکته مختصر درباره تاریخ بعرض برسانم: تاریخ به اساس تعریف کلاسیک همچو "آئینه ای است که گذشته را در برابر چشم نسل بعدی منعکس می‌سازد". بعضی‌ها این تعریف را جامع نمی‌دانند، زیرا آئینه بازتاب دهنده تمام زوایای حوادث بشری بوده نمیتواند. اینجاست که مفهوم تاریخ فرا تر از آن می‌رود که صرف آئینه ای گذشته باشد، بلکه تاریخ تجسس و تفحص پیرامون چرا و چگونگی وقوع حوادث را نیز دربرمیگیرد و به همین لحاظ است که مؤرخ و محقق با بررسی دلایل آن سروکار دارد.

برای پاسخ به سؤالهای "چرا و چگونه" وظیفه محقق یا مؤرخ طوری تبارز میکند که نخست باید دارای تجربه در تفکر تاریخی یعنی حاکم بر اوضاع و احوال زمان و وقوع رویداد باشد و دیگر بتواند درباره مسائل مورد بحث تأمل و تفکر کند، به تحلیل و ارزیابی حوادث در زمان و مکان مشخص بپردازد، همچنان بکوشد به پرسش‌های مطروحه جواب بگوید و مدارک و اسناد دست‌داشته را تفسیر نماید. به این اساس تاریخ از واقعه‌نگاری فاصله می‌گیرد و ماهیت علمی را کسب میکند که وظیفه ای آن مطالعه رویدادهایی است که دیگر در معرض مشاهده ما قرار ندارند و مؤرخ باید با برهان و دلیل از آنچه که قابل دسترسی ما از آن رویدادها از طریق توسل به مدارک و اسناد، شواهد و قراین می‌باشند، با استدلال منطقی ارائه دارد.

آر. جی. کالینگ وود (1891 - 1934) دانشمند انگلیس در کتاب خود تحت عنوان "مفهوم کلی تاریخ" به بررسی چگونگی مفهوم جدید تاریخ از هرودت تا به امروز پرداخته است. به نظر این دانشمند، تاریخ باید حاوی چهار شرط ذیل باشد: الف - علم یا پاسخگوی پرسشها باشد؛ ب - مربوط به افعال آدمی در گذشته باشد؛ ج - پیگیری شده از طریق تفسیر مدارک باشد؛ د - برای خودشناسی انسان باشد. او به این نظر است که: «هر تعریف که از تاریخ ارایه دهیم، اصل رسالت تاریخ بدون تغییر باقی خواهد ماند و آن اینکه تاریخ یک پدیده ساکن و خاموش نیست، تاریخ یک شط در حال حرکت و از پیش آمدها و تغییرات پدید آمده بدست انسان است.»

به نظر "برادلی" یکی از تاریخ‌دانهای دیگر انگلیس: مؤرخ کسی است که دیگر به آنچه مراجع می‌گویند، اکتفا نمیکند؛ او بدنبال صحت و سقم آن گفته‌ها می‌رود و می‌گوید: «مورخ انتقادی کسی است که دیگر به گفته مراجع، قناعت نمیکند که فلان حادثه اتفاق افتاده است و می‌افزاید که بر من است تا تعیین کنم آنها راست می‌گویند یا خیر؟» (برگرفته از کتاب: "مفهوم کلی تاریخ"، صفحه 297)

"کالینگ وود" در مورد خودمختاری مؤرخ می‌نگارد: در میان اظهارات مراجع، مؤرخ باید نکات دیگری را که مستلزم شرح رویداد است و موجب اكمال آن میشود، علاوه نماید. با این زعم هیچ مؤرخ صرفاً متون مرجع خود را سرتا آخر رونویس نمیکند و حتی اگر چیزی از خود بر آن نیفزاید، اما از آن متون چیزهایی را که بدرد کارش می‌خورند، برمی‌گزینند و آنچه را بدرد کارش نمی‌خورند، کنار می‌گذارند. بنابراین مؤرخ از آنچه در کار خود وارد کرده است، مسئولیت آنرا نیز بدوش دارد. مؤرخ مختار است، چیزی را که مراجع به او گفته اند، رد کند و چیز دیگر را در جای آن قرار دهد و او در اینصورت میتواند برای خود مرجعیت شود و حقیقت را مورد بررسی قرار دهد. بناءً موضوع تاریخ "درک حقیقت" و هدف آن "کشف حقیقت" است و در این ارتباط مؤرخ باید بکوشد علت و معلول آنرا دریابد و در جستجوی مدارک و مآخذ معتبر و اصیل برآید و اینکار اولین وظیفه محقق تاریخ محسوب میشود. (رابن جارج کالینگ وود: "مفهوم کلی تاریخ"، ترجمه علی اکبر مهدیان، نشر اختران، تهران، 1385 ش 2006م، صفحه 299؛ برای شرح مزید دیده شود: کتاب "تاریخ چیست و مؤرخ کیست؟"، تألیف: کاندید اکادمیسین محمد اعظم سیستانی، چاپ اول 1396 ش - 2017م، گفتار اول: "تاریخ چیست؟ هدف، موضوع، روش و ارزش تاریخی"، نشرات آرشیف افغان جرمن آنلاین، صفحه 13 تا 39)

از آنجائیکه بررسی و ارزیابی انبوه مدارک و اسناد معتبر ایجاب میکند که شخص دارای صلاحیت علمی و تحقیقی لازم باشد تا نخست به مدارک قابل اعتبار دسترسی پیدا کند، آنها را بدقت بخواند و از آن نکاتی را برگزیند که بدرد کارش می‌خورد و آنرا به حیث متمم نظر خود ارائه دارد، لذا اینجانب به حیث یک استاد اسبق پوهنتون با تجارب دیرینه در ساحه تحقیق کوشیده است با ملاحظه دقیق مآخذ، شواهد و قراین قابل اعتبار بخصوص آثاریکه در سالهای اخیر جدیداً در دسترس قرار گرفته اند، بر زوایای تاریک تاریخ معاصر افغانستان روشنی اندازد و از روی آنچه تا اکنون به دلایل متعدد ناگفته مانده و یا کسی جرأت ابراز نظر را نداشته است،

پرده بردارد. مسلم است که اینکار بزم بعضی ها به اصطلاح یک نوع "سنت شکنی" پنداشته شده و موجب ناخشنودی عده ای میگردد.

طور مثال یکی از این موضوعات ادعایی بوده است که گویا سپهسالار محمدنادر خان در جنگ سوم افغان و انگلیس در محاذ جنوبی فاتح "تل" بوده و بناءً یگانه قهرمان استقلال افغانستان در آن جنگ محسوب میشود، در حالیکه این ادعای میالغه آمیز در ظرف تقریباً نیم قرن خط سرخ رژیم شاهی قرار داشته و کسی جرأت ابراز نظر را در برابر آن نداشته است، ولی اسناد موجود این ادعا را صائب نمیداند. اگر در این ارتباط از تذکرات مؤرخ شهیر میر غلام محمد غبار در جلد دوم کتاب "افغانستان در مسیر تاریخ" روایت شود، آنوقت بزم بعضی ها گفته میشود که چون موصوف «دشمن جانی خانواده آل یحیی» میباشد، اتکاء به نوشته اوناشی از بغض بوده چندان مدار اعتبار نیست، اما موضوع وقتی مورد توجه قرار میگیرد که از جانب یکی از دوستان باوفای سپهسالار یعنی ظفر حسن آیبک که به حیث مشاور ارشد او از اول تا آخر در آن محاذ حضور داشته است، مطالبی بیان شود که ادعای قهرمانی او و فتح تل را زیر سؤال ببرد، در آنصورت دیگر شکی در گزافه گوئی موضوع باقی نمی ماند؛ لذا بیان این واقعیت را نباید مذمت و یا بی اعتبار ساختن سپهسالار محمدنادر خان تلقی کرد.

اینجانب مختصر جریان چگونگی فتح تل را از قول ظفر حسن آیبک در قسمت نهم (مورخ 3 می 2024) سلسله مقالات خود عیناً از کتاب موصوف اقتباس کرده است که در اینجا یک قسمت آنرا برای تداعی خاطر بار دیگر یادآور میشوم. آیبک می نویسد: «روز دیگر سپهسالار از همه سنگرهای افغانی بازدید به عمل آورد و دستور داد که با مشاهده اشاره مخصوص همه یکدم به قلعه گلوله باری نمایند و بعد از ظهر گلوله باری انجام یافت و پس از یک وقفه بار دیگر شروع شد، اما نتیجه ای مطلوب از آن بدست نیامد و مجاهدین نتوانستند داخل قلعه گردند. بعد از ظهر سرک میان کوهات و تل بوسیله هواپیماهای انگلیسی بمبار دمان گردید. در آغاز هدف آنرا ندانستیم، اما بعد ما از کوه های اطراف توسط دوربین های دریافتیم که از این سرک یک تعداد سواران بسوی قلعه روان هستند. برای ما معلوم شد که برای لشکر انگریز مستقر در قلعه همان کمکی رسید که انتظار آنرا می کشیدند و به امید آن به پرچم سفید صلح ما کدام اهمیتی ندادند و از تسلیمی اسلحه خود امتناع ورزیدند... قبل از شام همان روز من مشاهده کردم که عقب نشینی سپاهیان از سنگر پایان یافت. به خاطر رساندن این خبر در جستجوی سپهسالار شدم، سرانجام در نماز شام نزد او رسیدم و از ایشان دریافتم که همه سپاهیان پیاده انتهای دریای گرم و سپاهیان مسلح، ماشیندارها و توپها را در سنگرهای خود گذاشته و از دستور افسران خویش سرکشی نموده به طرف اردوگاه حرکت کرده اند. باقی لشکر با دیدن این وضع مورال خود را از دست داده و هرکس خودسرانه جهت عقب نشینی بطرف مرز افغانستان آمادگی گرفته است. حتی عده ای از سپاهیان بالای قاطران که برای حمل و نقل اسلحه تخصیص یافته بودند سوار شده راه افغانستان را در پیش گرفتند و وسایل جنگی را با سایر ابزار که بایست قاطرها حمل میکردند، در عقب خود به جا گذاشتند.» (خاطرات ظفر حسن آیبک، ترجمه فضل الرحمن فضل، چاپ سوم، 1379 ش، 181 - 182)

آیبک می افزاید: «رضای الهی همین بود که شام 27 می [6 جوزا 1298] از کابل فرمان امیر صاحب [امیر امان الله خان] مبنی بر متارکه جنگ با انگریزها برسد. در فرمان آمده بود که انگریزها آزادی افغانستان را پذیرفته اند. اما در عوض روی عقب نشینی لشکر افغانی تا فاصله دورتر از بیست مایل از مرز به توافق رسیده اند، بناءً نیروهای رزمی افغانی که زیر فرمان شما قرار دارند، فوراً سرزمین هندوستان را ترک بگویند و به طرف مرز حرکت کنند و بیست مایل دورتر از سرحد بیایند.» (خاطرات... 183)

او در ادامه می نگارد: «با آمدن این فرمان بر فرار و عقب نشینی و شکست سربازان ما که خودسرانه به آن دست یازیده بودند، پرده افتاد. سپهسالار به اساس حکم امیر صاحب از یک طرف به لشکر دستور داد تا به طرف مرز حرکت کند و از طرف دیگر مرا دستور داد تا به فرمانده انگریزها در تل نامه ای به زبان انگلیسی بنویسم و آنرا بدست معتمد خویش که تصادفی [؟] به تل آمده بود، گسیل داشت. در نامه عنوانی فرمانده انگریزها آمده بود که میان حکومت های افغانی و انگلیس متارکه صورت گرفته است و امروز (اول جون) نیز از دوازده بجه شب درین محاذ آتش بس نافذ میگردد... مردم خوست ازین وضع درهم و برهم [لشکرکه روبه فرار گذاشته بودند - کاظم] آگاهی نیافتند و نه موضوع در حلقات رسمی کابل نفوذ کرد. همه گمان میکردند

که لشکر در تل به پیروزی دست یافته و صرف به اساس فرمان امیر صاحب عقب نشینی صورت گرفته است. از خوش قسمتی سپهسالار صاحب و گرم و عنایت خداوندی که شامل حال او گردید، این شکست در انتظار مردم رنگ فتح و پیروزی را به خود گرفت و بر عزت او افزود.» (خاطرات... صفحه 184).

به جواب محترم زمان صاحب که می نویسند: «بعضاً» نیز استاد کاظم از یک سند تاریخی صرف آن قسمتی را که نظریه خودشانرا تقویه میکند، بر میدارند و قسمتهای دیگری را که مخالف نظر شان باشد، اغماض میکنند»، باید گفت: بلی! اینکار برطبق اصول تاریخ نگاری که فوقاً تذکار رفت، حق هر محقق است که از آن متون یا مآخذ چیزهایی را که بدر کارش میخورند، برگزیند و آنچه را بدر کارش نمیخورند، کنار گذارد، به این اساس وقتی مبحث "کشته شدن امیر حبیب الله و سیمایی از سیاست داخلی افغانستان" را چندسال قبل در کتاب خاطرات ظفر حسن آیبیک (از صفحه 140 تا 152) مطالعه کردم، با ادعاهای تکراری و فاقد مدرک برخوردارم که ذکر آن چندان حایز اهمیت نبود که از آن به حیث یک سند معتبر در نوشته خود استفاده می کردم، به چند دلیل:

1 - آیبیک در سفر امیر در جلال آباد شخصاً حضور نداشت تا به حیث شاهد عینی نظرش واجد اهمیت می بود؛  
2 - در شرح رویداد قتل امیر از هیچیک اشخاص قابل اعتبار به حیث شاهد عینی نقل قول نشده و حتی نوشته است که «بعدها از اخبار رسیده دریافتیم که...» (صفحه 142) و یا اینکه: «شجاع الدوله در جرمنی با ذکر رویدادهای گذشته برای بعضی افغانها بدن خود را نمایانده و جای زخم هایی را نشان داده است که به اثر ضربه های تازیانه امیر حبیب الله خان بر بدن او نقش بسته بود.» (صفحه 146). آیبیک حتی از هیچیک از آن افغانها نام نمی برد و نیز اینکه آیا ضربه های تازیانه امیر آنقدر عمیق بوده که بعد از پانزده بیست سال هنوز جای آن ضربه ها در وجود او باقی مانده باشد که بعید از امکان است؛

3 - مهمتر از همه در گزارش آیبیک راجع به قتل امیر مطلب مهم و نکته قابل قابل غور و جدید وجود نداشت که به روی آن مکتب میگردید، بلکه عین موضوعات در مآخذ دیگر با شرح و بسط بیشتر و آنهم برطبق افواهات پخش شده از طرف رژیم بعدی به تکرار آمده بود که گویا شهزاده امان الله خان و مادرش علیا حضرت را محرک اصلی قتل و شجاع الدوله را بحیث قاتل امیر در اذهان جاگزین ساخته بودند و حتی غبار با آنکه در چند جا در کتاب خود به حقایق موضوع اشاره کرده است، ولی نخواست حقایق را در آنوقت بیان کند. به همین دلیل بوده که مترجم کتاب "خاطرات ظفر حسن آیبیک" جناب محترم فضل الرحمن فاضل برای توضیح نظر دیگران مطالبی را به تفصیل از کتاب مرحوم غبار "افغانستان در مسیر تاریخ" (جلد اول - از صفحه 741 تا 744) و نیز از کتاب "تاریخ سیاسی افغانستان" (چاپ دوم - صفحه 230-231) نوشته ای یکی از دشمنان شناخته شده شاه امان الله یعنی سید مهدی فرخ (وزیر مختار آنوقت ایران در دربار کابل) اقتباس کرده در پیاورقی صفحات همان مبحث گنجانیده است تا خلای مآخذ را در کتاب آیبیک بپوشاند.

این بود مختصر توضیحات اینجانب که به ارتباط تبصره فوق الذکر جناب محترم فاروق زمان که در صفحه نظریاتی و بیسایت وزین افغان جرمن آنلاین (مورخ 24 می 2024) به نشر رسیده بود.

ارشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم